

زبان و روایت در تاریخ بیهقی

غلامعلی فلاح

دانشیار دانشگاه تربیت معلم

آتنا پورهادی*

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی رودهن

چکیده

تاریخ بیهقی از آثار ماندگاری است که توانسته در برابر زمان‌ها تاب آورد و خود را به ما برساند، اما با وجود سیلان این نثر، تاکنون قلم‌های ما نتوانسته به گونه‌ای شایسته به توصیف و تبیین و تدقیق نثر بیهقی بپردازد.

چیزی که تاریخ بیهقی را از آثار دیگر جدا می‌کند نوع روایت آن است که با روایت مورخان گذشته تفاوت دارد و بی‌تردید این مسئله مهم‌ترین عاملی است که این اثر را به سمت یک اثر ادبی تأثیرگذار سوق می‌دهد و خواننده به گونه‌ای با ساختار روایت و عناصر زبانی و فرازبانی آن درگیر می‌شود.

سعی این مقاله نیز بر این بوده است تا به بررسی ویژگی‌های ساختاری و زبانی این اثر ارزشمند بپردازد و با نگاهی به فرضیه «کنش گفتاری»، نقش شعرها و روایت‌هایی را که بیهقی به تاریخ خود می‌افزاید آشکار سازد و پس از تحلیل و مذاقه در نقد و نظرهای پژوهشگران پیشین، رابطه میان ساختار یک متن تاریخی و ساختار ذهن و اندیشه تاریخ‌نگار و ساختارهای قدرت دوران او را دریابد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، روایت، ساختار و زبان، بافت، کنش گفتاری، آرمان‌های اخلاقی و «واقعیت».

* a.pourhadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۵ تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۱۰

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۹، شماره ۷۱، پاییز ۱۳۹۰

من که بوالفضلم کتاب بسیار فرونگریسته‌ام خاصه اخبار، و از آن التقاطها کرده. در میانه این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد.

ابوالفضل بیهقی

مقدمه

رشد و گسترش فزاینده این فکر که هر متن، چه ادبی، چه تاریخی و چه جز آن سرانجام یک روایت است، به بررسی‌های تاریخی در دهه‌های اخیر جهت تازه‌ای داده است. هرچه به سال‌های پایانی قرن بیستم نزدیک‌تر شده‌ایم مرز میان داستان و تاریخ کمرنگ‌تر، و به موازات آن، معیارهای نقد متون تاریخی به سنجه‌هایی که امروز اعتبار روایی متون ادبی را با آن محک می‌زنند نزدیک‌تر شده است. همراه این جابه‌جایی که پس‌زمینه آن تحولات بنیانی علوم انسانی در قرن بیستم است، دینامیزم درونی و بوطیقا و ویژگی‌های ساختاری متن تاریخی به‌اندازه درونمایه و محتوای رویدادهایی که روایت می‌کند مورد توجه قرار گرفته و اهمیت یافته است.

در دهه‌های اخیر بسیاری از متون تاریخی کهن در چارچوب فرضیه‌های گوناگون فلسفی و نقد ادبی مدرن بررسی و بازنگری شده است. دامنه این بررسی‌ها در سال‌های اخیر به متن‌های تاریخی ایرانی - اسلامی نیز گسترش یافته و تاریخ‌نگاران آشنا با این فرضیه‌ها افق تازه‌ای در بررسی متن‌های تاریخی فارسی و عربی برگشوده‌اند و با طرح این پرسش که چگونه می‌توان با دید و دریافتی مدرن در پی توضیح ساختاری یک متن تاریخی پیشامدرن برآمد و ربط میان آن ساختار را با ساختار ذهن و اندیشه تاریخ‌نگار و ساختارهای قدرت دوران او دریافت، تحولی سترگ در سبک و روال تاریخ‌نگاری بنا نهاده‌اند. در پیوند با همین فلسفی - اخلاقی شدن روزافزون سنت تاریخ‌نگاری است که بهره‌گیری هرچه بیشتر از شعر و نثر پیشینیان و روایت‌های تاریخی برای برجسته کردن درس‌هایی که می‌توان و می‌باید از تاریخ برگرفت، رونق

بیشتری می‌گیرد و شگردهای روایی و آرایه‌های زبانی، بیشتر از پیش، به متن‌های تاریخی پا می‌گذارد (Meisami, 1989: 57-59).

بیهقی و پژوهش‌های پیشین محققان ایرانی

تاریخ بیهقی^۱ که بسیاری از پژوهش‌گران آن را به عنای واژگان، زلالی و تراش‌خوردگی نثر، سازگاری و هم‌خوانی کلام با اندیشه و دقت و امانت در روایت رویدادها ستوده‌اند، نقطه‌اوج این شیوه تاریخ‌نگاری در ایران است و نمونه یگانه‌ای برای این بازخوانی‌ها به دست می‌دهد.

بسیاری از کسانی که درباره بیهقی و تاریخ او نوشته‌اند، گذشته از وفاداری او به جزئیات و امانتش در روایت رویدادها، به توانایی چشم‌گیر او در پردازش شخصیت‌های تاریخی و نیروی رشک‌برانگیزش در قصه‌گویی و داستان‌پردازی اشاره کرده‌اند. به گفته غلامحسین یوسفی که بیهقی را یکی از بهترین فارسی‌نویسان می‌داند، بیهقی زیرویم ذهن و زندگی کسانی را که درباره آن‌ها می‌نویسد به کمال می‌شناسد و همین آشنایی به او امکان می‌دهد که از سطح و ظاهر رویدادهای زندگی آن‌ها فراتر برود و تلاطم‌های درونی آن‌ها را نیز بر برگ‌های تاریخی که می‌نویسد بیفزاید (Yusofi, 1995: 891). عباس میلانی بیهقی را از لحاظ نفس و نوع تاریخ‌نگاری نه تنها در زمانه خود در ایران بلکه در قیاس با مورخان هم‌عصر و بدیل خود در غرب نیز بی‌نظیر و بی‌همتا می‌بیند و به نزدیک بودن بافت تاریخ او به داستان و قصه و فردی و شخصی بودن روایت او از تاریخ اشاره می‌کند: «بافت تاریخ بیهقی بیشتر شباهت به قصه و حکایت دارد؛ آفریده ذهن راوی است نه تابع منطق «حقیقت» مورد روایت» (میلانی، ۱۹۹۸: ۳۸). اسلامی ندوشن نیز تاریخ بیهقی را که در آن «همه وقایع و کسان از گذرگاه اندیشه او می‌گذرند، به داوری گذاشته می‌شوند و آن‌گاه به قرارگاه ابدی تاریخ رهنمون می‌گردند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۶۹) به شاهنامه فردوسی نزدیک

می‌بیند و با کتاب تاسیتوس مورخ رومی در قرن اول میلادی و داستان‌های بالزاک برابر می‌نهد و اشاره می‌کند که در تاریخ بیهقی «فوج اطرافیان مسعود مانند قهرمان‌های بالزاک در کسب پول و مقام و شهرت در جنب و جوش‌اند، همه خفایا و پیچ‌وخم‌ها و گره‌های روح خود را می‌نمایانند، چند صبحی کزوفری می‌کنند و سپس به میعادگاه عدم روی می‌نهند» (همان: ۱۷۱).

تاریخ بیهقی و نقد ادبی مدرن

از میان تاریخ‌نگارانی که از چشم‌انداز یک فرضیه مشخص نقد ادبی مدرن و با هدف دستیابی به یک چارچوب نظری به کارآمدنی برای بازنگری متن‌های تاریخی به سراغ ویژگی‌های ساختاری و زبانی تاریخ بیهقی رفته‌اند، باید به مریلین راینسون والدمن استاد پیشین تاریخ دانشگاه اوهایو و نویسنده کتاب رهیافتی به نظریه روایت تاریخ^۲ اشاره کرد. والدمن در بازنگری تاریخ بیهقی فرضیه کنش‌گفتاری^۳ را به کار می‌گیرد که کاربرد آن در ساحت نظر و قلمرو عمل، هر دو، با واکنش‌های فراوان روبه‌رو بوده و بحث‌ها و گفتگوهای بسیار برانگیخته است.

مریلین راینسون والدمن (۱۹۹۰-۱۹۴۳) پیش از انتشار ترجمه فارسی کتابش در گذشت. کتاب او، همچنان که خود او بارها به تنگناهای این روش نوآزموده اشاره می‌کند و نقدهای نوشته‌شده بر آن هم نشان می‌دهد، در ساحت نظر و میدان عمل، از کاستی خالی نیست. از میان نقدهایی که بر این کتاب و بر بهره‌گیری از فرضیه‌های نقد ادبی در بازنگری و بازخوانی متن‌های تاریخی فارسی نوشته شده می‌توان به نقد جان پری در مجله مطالعات خاور نزدیک^۴ اشاره کرد. جان پری اگرچه به آشنایی ناکافی والدمن با فرهنگ ایران و سنت تاریخ‌نگاری اسلامی اشاره می‌کند، کوشش این تاریخ‌نگار غربی را که می‌خواهد بدانند ابوالفضل بیهقی، این تاریخ‌نگار پیشامدرن مسلمان، چه جستجو می‌کرده و چگونه به آنچه جستجو می‌کرده دست یافته ناکامیاب

نمی‌داند. ریچارد بولت^۵ در مقاله‌ای که در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه^۶ (1982, Vol. 14. No. 1) درباره کتاب والدمن نوشته اشاره می‌کند که بهره‌گیری از معیارهای نقد ادبی در بررسی متون تاریخی یکی از راه‌هایی است که با افول تدریجی قطعیت‌ها و حقیقت‌ها در پیش پای پژوهندگان متن‌های تاریخی قرار گرفته است. به گفته بولت اگر روایت‌های تاریخی دیگری نیز از همین منظر خاص تجزیه و تحلیل شوند راه به سوی شکل‌گیری مفهوم تازه‌ای از تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی به‌عنوان یک کلیت، و استوار بر این فرض که تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی خود یک مقوله مشخص تاریخی است، گشوده خواهد شد. بولت مهم‌ترین فایده کتاب والدمن را هنوز نصیب خواننده‌ای می‌داند که مشتاق آشنایی با تاریخ بیهقی و دوره فرمان‌روایی غزنویان است. پرسش بولت از والدمن این است که اگر پیشینیان والدمن نیز چون خود او به این نتیجه رسیده بودند که مهم‌ترین دستاورد آنان از کاویدن این کتاب هفتصدصفحه‌ای فارسی شناختن ساختار ذهنی و ویژگی‌های فکری این دیوانی روزگاردیده قرن یازدهم میلادی خواهد بود، آن‌گاه والدمن برای آشنایی با زمانه‌ای که بیهقی در آن می‌زیسته و برای ترسیم خطوط سیمای او و روزگار او چه می‌کرد؟ به گفته محمد صدیق‌خان در مجله بررسی کتاب جهان اسلام^۷ (1984, Vol. H) چندان نابه‌جا نخواهد بود اگر کتاب والدمن را تجربه‌ای در کاربرد فرضیه کنش گفتاری در نظر بگیریم، نه تحقیق و تأملی در تاریخ بیهقی، به‌ویژه آنکه والدمن نه با زبان فارسی آن‌چنان که باید آشنا بوده و نه با متن‌های تاریخی اسلامی آن‌چنان که شاید دم خور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آشنایی با فرضیه کنش گفتاری

نام فرضیه کنش گفتاری برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ با کتاب چگونه کارهایمان را به کمک کلمه انجام بدهیم، و پس از مرگ نویسنده‌اش جان آستین^۸ فیلسوف

انگلیسی، بر سر زبان‌ها افتاد و با آنچه فیلسوفان زبان‌شناس دیگری چون جان سرل^۹ و اچ. پ. گرایس^{۱۰} به آن افزودند، به صورت یکی از مکتب‌های تازه و جنجال‌برانگیز فلسفی گسترش و رواج یافت و در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی - جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و غیره محک خورد.

خطوط اصلی این فرضیه در درجه نخست در تضاد و تقابل با دو سنت جافتاده فلسفی - زبان‌شناختی شکل می‌گیرد. نخست اینکه هر جمله، فارغ از شرایط نوشته شدن و به زبان آمدن آن، جایگاه آن در متن و معانی جملات پیش و پس از آن، دارای معنایی مستقل است و می‌تواند بر همین مبنا بازشکافی و تحلیل شود و دیگر آنکه هر جمله یا بیان‌کننده یک موقعیت است یا مؤید یک حقیقت و به همین اعتبار یا درست است یا نادرست.

از نظر جان آستین کار جمله، یا به سخن بهتر، کنش گفتاری آن، در اثبات درستی یا نادرستی آنچه جمله به آن برمی‌گردد خلاصه نمی‌شود و جمله با توجه به جایگاه آن در متن، می‌تواند بدون آنکه جنبه سؤالی داشته باشد از چیزی بپرسد، بدون آنکه وجه آن امری باشد، فرمانی صادر کند یا وعده‌ای و هشدار بدهد، سپاسی بگذارد و بسیاری کارهای دیگر نیز انجام دهد. برای نمونه، کنش گفتاری جمله‌ای چون «فردا از تو جدا خواهم شد»، می‌تواند با توجه به شرایط و نحوه بیان آن اثبات‌کننده باشد یا تهدیدکننده یا هشداردهنده و جز آن. اگر کنش گفتاری جمله‌ای اثباتی نباشد دیگر نمی‌توان از درستی و نادرستی آن سخن گفت، بلکه باید پرسید که آیا جمله از عهده انجام کار خویش برآمده است یا نه؟ مثلاً کنش گفتاری جمله‌ای مانند «فردا تو را خواهم دید» که دربرگیرنده قولی است از طرف گوینده به شنونده، منوط به تحقق شرایط متعددی است. نخست اینکه گوینده باید بتواند به گفته خود عمل کند، همچنین باید قصد این کار را داشته باشد و باید مطمئن باشد که طرف مقابل نیز به این دیدار علاقه‌مند است. برای مثال بد نیست بدانیم که کنش گفتاری همین جمله در صورت

فقدان شرط آخر کنشی تهدیدکننده خواهد بود. جان سرل نظریات آستین را گسترش بیشتری می‌دهد و در پی‌گیری بررسی‌های او به این نتیجه می‌رسد که ما در گفتن و نوشتن با توجه به پس‌زمینه زمانی و مکانی و همچنین قراردادهای حاکم بر زبانی که به کار می‌بریم دست کم سه و گاه چهار کار انجام می‌دهیم:

جمله‌ای به زبان می‌آوریم.

درباره چیزی خبری می‌دهیم یا چیزی می‌نویسیم.

با این جمله کاری انجام می‌دهیم.

و چه بسا در شنونده نیز - آگاهانه یا ناآگاهانه - حالت تازه‌ای ایجاد می‌کنیم.

سرل به نوع خاصی از جمله اشاره می‌کند که کنش گفتاری آن به محض جاری شدن بر زبان تحقق می‌یابد، مثل «معذرت می‌خواهم». سرل جمله‌هایی از این دست را به‌طور اخص کنشگر می‌خواند. بدین ترتیب هر جمله از یک سو، به موجب جایگاه آن در متن، معنای جمله‌های پیش و پس از آن و ساختار روایی متن اجرای نقش تازه‌ای را به عهده می‌گیرد و به تناسب این نقش در یک هاله معنایی تازه پوشیده می‌شود، و از سویی دیگر، بسیاری از جمله‌های به‌کارآمده در همان متن را از معنای ظاهری و قراردادهای آن‌ها تهی می‌کند. این بازی پیچیده زبانی در فرهنگ‌های خوگر به استبدادهای ریشه‌دوانده سیاسی و مذهبی پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند و به پس‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی در شکل‌گیری و پیکرپذیری متن‌های ادبی و تاریخی اهمیت و معنای بیشتری می‌دهد. در این فرهنگ‌ها که گفتن از گذشته‌های دور از گفتگو درباره رویدادهای روز آسان‌تر می‌نماید، شگردهای بلاغی - استعاره، تمثیل، کنایه و ایهام - کنش و کار تازه‌ای پیدا می‌کنند، از معناهای ناگفتنی زمانه بارهای افزوده می‌گیرند، و بار رساندن بسیاری از معناهای نهفته و پیام‌های ناپدیدار به دوش قصه‌ها و روایت‌هایی می‌افتد که نویسندگان از فرهنگ‌ها و دوره‌های تاریخی دیگر برمی‌گیرد و بر شعر و نثر خود می‌افزاید.

در بسیاری از این متن‌های تمثیلی بازی پیچیده‌ای از کارکردهای زبانی در جریان است که هم‌زمان پنهان‌کننده و پدیدارکننده «معناهای متن» است. در پیچ‌وخم ساختار روایی این متن‌های بازیگر نامحرمان راه گم می‌کنند و چشم و گوش آنان بر آنچه نباید ببینند و بشنوند فرو بسته می‌ماند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۳: ۱۷-۵). بسیاری از ابیات و جملاتی که قطعات شعر و نثر فارسی با آن آغاز می‌شود و کار قراردادی آن‌ها ستایش شاهان و امیران است در سنجش با بخش‌های دیگری از همان قطعات، معنا و کار تازه‌ای پیدا می‌کند.

از شناخته‌شده‌ترین کارورزان مکتب کنش‌گفتاری می‌توان از ماری لوییز پرات^{۱۱} نام برد که در کتاب رهیافتی به فرضیه کنش‌گفتاری در گفتمان ادبی^{۱۲} هم به تحلیل فلسفی این فرضیه می‌پردازد و هم با گسترش دامنه کاربردی آن از جمله به واحدهای زبانی بزرگ‌تر و پیچیده‌تر، مثل پاراگراف و بخش و غیره، آن را در بازخوانی متن‌های ادبی به کار می‌گیرد. مکتب کنش‌گفتاری با ماری لوییز پرات و برداشت‌های تازه و جنجال‌برانگیزش از برخی شاهکارهای ادبی به‌عنوان متن‌های نمایش‌گر^{۱۳} به مرحله تازه‌ای گام می‌گذارد و واکنش‌های فراوانی برمی‌انگیزد.

تاریخ بیهقی و فرضیه کنش‌گفتاری (مریلین راینسون والدمن)

والدمن^{۱۴} دامنه کاربردی فرضیه کنش‌گفتاری را از ادبیات به تاریخ می‌کشاند و تاریخ بیهقی را از منظر نقد ادبی تحلیل و بازنگری می‌کند. والدمن با گذاشتن وزنه بیشتری در کفه ساختار و شگردهای روایی تاریخ بیهقی - در برابر محتوا و درون‌مایه‌اش - تلاش می‌کند که بوطیقا، دینامیزم درونی و ویژگی‌های ساختاری آن را بشناسد و ربط میان ساختارهای روایی آن را با ساختار ذهن و اندیشه آفریننده آن دریابد. به سخن دیگر، والدمن به‌اعتبار سنجه‌هایی که از یک فرضیه مدرن نقد ادبی برمی‌کشد، این متن پیشامدرن فارسی را، نه به‌مثابه مخزنی از رویدادهای تاریخی بلکه چون روایتی درباره

آن‌ها برمی‌رسد. والدمن با مورخانی که قرن‌های چهارم تا ششم هجری (دهم تا دوازدهم میلادی) را دوران رنسانس جهان اسلامی می‌شناسند هم‌زبان است، یعنی دوره‌ای که دیران و منشیان و دولتمردان نیز به نوشتن تاریخ روی آوردند و بیهقی با سبک ممتاز و یگانه خود نقطه اوج آن است.

والدمن چند جریان بزرگ فرهنگی را در پیدایش شیوه‌ای که بیهقی در نوشتن تاریخ خود برگزیده است مؤثر می‌داند: آشنایی بیشتر مسلمانان با فکر و فلسفه یونانی که زمینه را برای برخورد نقادانه‌تر با تاریخ و تاریخ‌نویسی فراهم می‌کند، زایش و گسترش روندهای غیرمذهبی تاریخ‌نگاری، توجه به فلسفه تاریخ و غایت‌مند بودن آن، و سرانجام، پای‌گیری گرایش‌های اومانستی و رشد اندیشه‌های سیاسی در جهان اسلام (Waldman, 1980: 78-9).

بیهقی، همچنان که بسیاری از پژوهندگان تاریخش اشاره کرده‌اند، همه رویدادهای یک سال و یک دوره را کنار هم نمی‌چیند و تاریخ او از نظر ساختاری سال‌شمار ساده رویدادهای یک دوره تاریخی نیست. مثلاً بخشی از رویدادهای دوران جوانی مسعود را همچنان که روال تقویمی رویدادها می‌طلبد، در بخش سلطنت مسعود می‌گنجاند و بخشی دیگر را در زمان جابه‌جا می‌کند و در زمینه‌پردازی سال‌های آغازین سلطنت مسعود به کار می‌گیرد. از این گذشته، بیهقی همچنان که خود اشاره می‌کند، به این «فلان پادشاه فلان سالار را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح کردند» علاقه زیادی نشان نمی‌دهد. می‌داند که «این اقاویص از تاریخ دور است». دلش می‌خواهد «تاریخ پایه‌ای» بنویسد و «بنایی بزرگ افراشته» گرداند.

والدمن با تکیه بر پرهیز بیهقی از فروکاستن تاریخ به سال‌شمار ساده رویدادهای تاریخی به نکته بنیانی دیگری اشاره می‌کند و آن اینکه بیهقی برخلاف برخی دیگر از مورخان اسلامی پیش از آنکه نوشتن را آغاز کند طرحی کلی از ساختار کتاب خود در ذهن داشته و «معنای» رویدادهای روزگار را نه همیشه در روایت خود از آن

رویدادها بلکه بیشتر در ساختار تاریخش به نمایش گذاشته است. به نظر والدمن تاریخ بیهقی را، درست به دلیل همین ساختار از پیش سنجیده، اگرچه روایتی است بر ساخته از روایت‌های کوچک و گاه بسیار کوچک با روایان گوناگون، نمی‌توان چون بسیاری از تاریخ‌های دیگر تکه‌تکه کرد و جدا جدا خواند.

نقش شعرها و روایت‌های افزوده در تاریخ بیهقی

شعرها و روایت‌هایی که بیهقی بر تاریخ خود می‌افزاید، تقریباً هر بیست صفحه یک‌بار در متن اصلی پدیدار می‌شوند. بیشتر این اشعار به شاعران قرن چهارم و پنجم متعلق‌اند و بیشتر فارسی هستند تا عربی و بیشتر از شاعران دوره غزنوی نقل شده‌اند تا دوره سامانی و از همه مهم‌تر اینکه از شاهنامه فردوسی در تاریخ بیهقی نشانی نیست و اشاره به تاریخ حماسی ایران و پهلوانان ایرانی پیش از اسلام در آن نادر است^{۱۵} (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۸-۱). نکته قابل تأمل این است که بیهقی منابع و نام سرایندگان شعرهای منقول را غالباً ذکر می‌کند، در حالی که روش او در مورد روایت‌های منثوری که بر تاریخ خود می‌افزاید چنین نیست و جز در موارد نادر روشن نمی‌کند که این روایت‌ها را در کجا خوانده و از کجا برگرفته است. همین ناروشنی، گذشته از اینکه دست بیهقی را در پس‌وپیش کردن و آرایش جزئیات روایت‌های افزوده بازمی‌گذارد، گواه دیگری است بر اهمیت آن‌ها در پر کردن برش‌هایی که بیهقی در ساختار روایتش می‌آفریند و معنایی که از آن‌ها در بازنمایی آنچه گفتنش در روزگار و زمانه‌اش آسان نمی‌نموده مراد می‌کند. به سخن دیگر، بیهقی از روایت‌های گوناگون و گاه ناهم‌خوانی که از رویدادهای تاریخی به دست می‌دهد، از پس‌وپیش کردن این رویدادها و آرایش و رنگ‌آمیزی صحنه‌ها، از زنگار غمی که بر پاره‌ای از آن‌ها می‌باشد، از خطبه‌هایی که در سرآغاز بخش‌های کتابش می‌آورد، از برش‌هایی که به ساختار روایتش می‌دهد و از داستان‌هایی که از دوره‌های دیگر

برمی‌گیرد و در این برش‌های ساختاری می‌گنجانند هدفی دارد و سخنی که برای دانستن و شنودنش باید کتاب او را از آغاز تا انجام خواند و سبک و سیاق نگارش او را به دقت پی‌گرفت و بازساخت. روایت‌ها و شعرهای افزوده بر تاریخ بیهقی - درست در کنار روایت اصلی او از تاریخ - نقشی و کنشی دارند. نقش و کنش آن‌ها بازی کردن نمایشی تاریخی است. در بازی سنجیده و پیچیده این داستان‌ها تصویر شاهان و امیران در آینه تاریخ مکرر می‌شود. ازدحام تصویرهای ناخوشایند خطوط انگاره‌ها و الگوهای آرمانی پادشاهی و وزیری را پررنگ‌تر می‌کند و فاصله شاهان و وزیران زمانه بیهقی را با این الگوهای آرمانی آشکارتر. بسیاری از جمله‌ها و اصطلاحاتی که بیهقی در ستایش شاهان غزنوی، به‌ویژه مسعود، به کار می‌گیرد به محک این انگاره‌های آرمانی از معنا و کارآیی تهی می‌شود.

پرده‌های فروافتاده بر ذهن و زبان بیهقی - که در روایت اصلی او از رویدادهای دربار غزنوی آشکارا چشم را می‌زند - در روایت‌ها و شعرهای افزوده یا در فاصله‌های که بیهقی میان الگوهای آرمانی پادشاهی و چهره و اندام شاهان زمانه‌اش می‌آفریند کنار می‌رود. در این روایت‌های افزوده - درست برخلاف روایت‌های اصلی - نه مسعود غزنوی بلکه ابوالفضل بیهقی است که فرمان می‌راند. بیهقی است که شاهان و امیران را به کیفر گناهان رفته به دوزخ می‌فرستد و در آتش می‌سوزاند و بر جان و مال از دست‌رفته وزیران و مشاوران دریافته و روزگاردیده دل می‌سوزاند.

به گفته‌ی ای. ا. پولیکووا^{۱۶} مسیر و حرکت و شناسایی در تاریخ‌نگاری اسلامی از کل به سوی جزء است، سازگاری رویدادها و شخصیت‌های تاریخی با آرمان‌های اخلاقی بیشتر از «حقیقی» بودن آن‌ها مورد نظر است و از همه بنیانی‌تر اینکه همه نیروی انگیزشی متن تاریخی - همچنان که در تاریخ بیهقی می‌بینیم - از فاصله‌ای سر برمی‌کشد که «واقعی» را از «آرمانی» و آنچه را که هست از آنچه باید باشد جدا می‌کند (Polikova, 1984: 237-256).

برای نمونه، خطبه بیهقی در آغاز مجلد ششم، گذشته از نقش و اثر اندرزه‌های حکیمانه آن، دست کم، دارای دو معنای ساختاری است. نخست اینکه به بیهقی امکان می‌دهد که روایت را پس از رسیدن خبر زندانی شدن محمد قطع کند و با مسلم شدن پادشاهی بر مسعود و به قرار باز آمدن کارها از سر بگیرد و از لونی دیگر براند. دیگر آنکه با نوشتن درباره اسکندر یونانی و اردشیر ساسانی و نصر احمد سامانی، و برشمردن سزاواری‌ها و ناسزاواری‌هایشان، انگاره‌ای از پادشاه آرمانی فراهم کند. انگاره‌ای که آن‌چنان که باید بر اندام مسعود غزنوی - در روایت بیهقی از زندگی و روزگار او - نمی‌برازد^{۱۷} (Waldman, 1980: 81-82). به گفته والدمن اگرچه الگوها و انگاره‌هایی که می‌توان از این خطبه‌ها و روایت‌های افزوده برکشید در سراسر تاریخ ایران - پیش و پس از اسلام - تکرار شده‌اند، درون‌مایه بخش بزرگی از آن‌ها رنگی از ایران اسلام دارد. حتی شخصیت‌هایی که از ایران پیش از اسلام برخاسته‌اند، چون اردشیر و بزرگ‌مهر، به چهره‌ای از آن‌ها که در فرهنگ اسلامی می‌شناسیم نزدیک‌ترند. بیهقی بسیاری از شخصیت‌های تاریخی هم‌روزگار خود را با این الگوها و انگاره‌های از پیش نهاده - که فرهنگ‌های سنتی و دین پایه بر بنیاد آن‌ها استوار است - محک می‌زند و ناسازی‌ها و بی‌اندامی‌هایشان را در برابر چشم خوانندگان می‌گذارد. از این گذشته با بهره‌گیری از منطق مکالمه و با برقراری دیالوگ با خوانندگان، آن‌ها را به تفسیر آنچه در برابر دارند برمی‌انگیزد. از آن‌ها می‌خواهد به تصویرهایی که نشانشان می‌دهد به باریکی و دقت بنگرند، در آینه‌هایی که در برابرشان می‌گیرد نگاه کنند، بیندیشند، دگرگون شوند و بیاموزند. بیهقی به بسیاری از پرسش‌هایی که از درون دربار غزنوی سربرمی‌کشد از همین راه پاسخ می‌دهد و این پاسخ‌ها را که چه بسا با آنچه در متن اصلی با خوانندگان تاریخش در میان می‌نهد یکی نیست، در گسست‌هایی که در ساختار کتابش می‌آفریند و در همین روایت‌های افزوده می‌گنجانند و به نمایش می‌گذارد^{۱۸} (سلیم، ۱۳۷۴: ۳۵۳-۳۲۳). اگر بخواهیم، همچنان که

والدمن هم به کوتاهی اشاره می‌کند، روایت بیهقی را از زندگی و روزگار حسنک، وزیر دودمان غزنوی، از نظرگاه فرضیه کنش‌گفتاری تحلیل کنیم، باید به سراغ روایت‌هایی برویم که بیهقی به روایت اصلی خود از این رویداد افزوده است. بیهقی درست پیش از داستان حسنک، داستان فراخ‌دامنی از خشم و سیاهدلی‌های بوالحسن افشین، سردار ایرانی دربار معتصم خلیفه عباسی، روایت می‌کند. آرزوی وسواس‌گونه افشین نرم کردن دل خلیفه است تا دست او را بر جان بودلف - اگرچه «حق خدمت قدیم دارد» - برگشاده کند. معتصم که زمانی دراز تقاضای افشین را از گوشی گرفته و از گوشی به در کرده، سرانجام شبی، به گفته خودش، «سهوی» می‌کند، خواهش افشین را می‌پذیرد و جان بودلف را به او وامی‌گذارد. گرانیگاه این روایت افزوده دشمنی‌های سنگدلانه این «سگ ناخویشتن شناس نیم کافر» است و پشیمانی‌ها، سر در گریبان فرو بردن‌ها و سرانجام چاره‌جویی‌های معتصم برای اینکه آب رفته را به جوی بازگرداند. بیهقی در این شب تیره که «بودلف به شلواری و چشم بسته» در سرای افشین است و «سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده... منتظر آنکه [افشین] بگوید تا سرش بیندازد»، خواب را از چشمان معتصم خلیفه عباسی و قاضی القضاة بغداد دریغ می‌کند. زبان او یک‌بار دیگر در بازآفرینی فاجعه‌ای که در آن چنگال زورگوی کوردلی بر جان مردمان گشاده است به اوج می‌رسد. سرانجام نیز - به اعتبار روایتی که بیهقی از این رویداد به دست می‌دهد - «درد درمان» می‌شود و بودلف به خانه بازمی‌گردد «با کرامت بسیار»^{۱۹} (بیهقی، ۱۳۷۵: ۳۲۱-۲۱۳). اما فضای روایت بیهقی از بردارشدن حسنک، درست به همان اندازه که بر دژمنشی‌ها و کینه‌توزی‌های بوسهل زوزنی برگشوده است، از پشیمانی‌ها و سر در گریبان فرو بردن‌های مسعود غزنوی خالی است. مسعود را، برخلاف معتصم، با چاره‌اندیشی برای «سهو»های رفته سروکاری نیست. مسعود در روز بردارشدن حسنک قصد شکار می‌کند و «نشاط سه روزه، با ندیمان و خاصگان و

مطربان» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۳۲).

با بهره‌گیری بیهقی از این شگرد روایی تصویر این دو امیر در فضای ذهن خواننده در کنار هم قرار می‌گیرد، نابخردی، استبداد رأی و از خود بی‌خبری مسعود پررنگ‌تر می‌شود و چشم را بیشتر می‌زند. بیهقی در داستان حسنک همه توانایی‌ها و زیرک‌زبانی‌های خود را به هم‌وردی می‌طلبد و خوانندگان تاریخش را نه تنها به شنیدن داستان برداشتن حسنک، بلکه به تماشای نمایشی در چند پرده از برداشتن و مثله شدن فرا می‌خواند. بُن‌مایه همه روایت‌هایی که پرده‌های چندگانه این نمایش تاریخی بر آن‌ها استوار است یکی است. در همه آن‌ها شاهی و امیری و سرداری هست با دستی برگشوده بر جان و مال دیگران. در همه آن‌ها چوبه داری هست و بر همه دارها تنی. تن حسنک، در پرده اول نمایش، به روایت بیهقی هفت سال بر دار می‌ماند «چنان که پاهایش همه فروتراشیده و خشک شد... [و] کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست» (همان: ۲۳۶). پرده دوم نمایش بر روایت بیهقی از کشته شدن عبدالله زبیر استوار است که در نبرد با سپاهیان عبدالملک مروان به سرکردگی حجاج یوسف جان خود را از دست می‌دهد. مرگ شهادت‌گونه عبدالله زبیر به مرگ حسنک بعد و معنای دیگری می‌دهد. بدن بی‌سر عبدالله زبیر نیز چون تن بی‌سر حسنک زمانی دراز بر دار می‌ماند. در کنار او نیز مادری است، درست مثل مادر حسنک، «زنی سخت جگرآور» که تیرگی و شام‌گونگی و ناهمواری روزگار را بی‌هیچ جزعی - از سر می‌گذراند (همان: ۲۳۶-۲۳۲). بعد از روایت عبدالله زبیر نوبت به قصه «سخت معروف» جعفر برمکی می‌رسد که به فرمان هارون الرشید «چهار پاره کردند و به چهار دار کشیدند... و هارون پوشیده کسان گماشته بوده تا هر کس زیر دار جعفر گشتی... نزدیک وی آوردندی و عقوبت کردندی» (همان: ۲۴۳-۲۴۲). بیهقی باز هم «تا خفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند» در میانه این تاریخ سخن‌های دیگری می‌آورد و صحنه برداشتن ابن بقیه الوزیر را به نمایش می‌گذارد. «در آن روزگار که عضدالدوله فناخسرو بغداد بگرفت... و او را بردار کردند و به تیر و سنگ بکشتند» (همان: ۲۴۴-

۲۴۳). بعد مصرعی از قصیده نیکویی که ابن الانباری در رثای ابن بقیه الوزیر سروده- و در آن اشارتی است به زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- برمی گیرد و داستان «این زید را [که] طاقت برسد از جور بنی امیه و خروج کرد در روزگار خلافت هشام بن عبدالملک... و وی را بکشتند... و سه چهار سال بر دار بگذاشتند» (همان: ۲۴۶)، بر روایت اصلی خود می افزاید تا هشیاران و کاردanan بدانند که «حسنک را در جهان یاران بودند بزرگ تر از وی، اگر به وی چیزی رسید که بدیشان رسیده بود پس شگفت داشته نیاید» (همان: ۲۴۱) و بتواند بنویسد که «این حدیث بردار کردن حسنک به پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم در این تألیف و خوانندگان مگر معذور دارند و عذر من پذیرند و از من به گرانی فرانستند و رفتم بر سر تاریخ که بسیار عجایب در پرده است» (همان: ۲۴۶).

به گفته یکی از پژوهشگران: هنر دیگر بیهقی این است که در ذکر یک فاجعه تاریخی چنان که گذشت از مطالعات فراوان تاریخی خود استفاده کرده و به اقتضای موقع و مقام، محفوظات خود را در پایان تاریخ خود ذکر می کند. چه آنکه علاوه بر داستان عبدالله زبیر و یحیی برمکی، به داستان بردار کردن ابن بقیه الوزراء [کذا] که در تاریخ ابواسحق معروف خوانده اشاره می کند و سرنوشت شهادت زیدبن علی بن حسین را که در روزگار هشام بن عبدالملک خروج کرد و به درجه شهادت رسید و جنازه او چند سال بر سر دار بماند بیان می کند (شفیعی، ۱۳۷۴: ۳۹۱-۳۷۴).

بیهقی گناه نابخردی مسعود را که به گمان او دستی تا مرفق در خون حسنک آغشته دارد، هرگز بر او نمی بخشد و در پایان «داستان محبوسی» بوسهل زوزنی با افزودن روایت دیگری از بردار شدن و مثله شدن، یک بار دیگر لبه تیغ را به سوی مسعود برمی گرداند. بیهقی در این بخش از تاریخش نخست دسیسه های بوسهل زوزنی را در حق خوارزمشاه آلتون تاش که «در بیداری و هشیاری [کسی] چنو نیست» با آب و تاب تمام روایت می کند و سپس به بد گمان شدن مسعود به بوسهل و زندانی کردن او

می‌پردازد. «چون کار این مرد از حد بگذشت و خیانت‌های بزرگ وی ما را ظاهر گشت فرمودیم تا دست وی را از عرض کوتاه کردند و وی را جایی نشانند و نعمتی که داشت پاک بستند» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۲۱). کیفری که مسعود - بعد از آن همه فتنه و تلبیس - بر بوسهل روا می‌بیند، از نظر بیهقی که داغ مرگ حسنگ را بر دل دارد نوشداروی پس از مرگ است. بیهقی درست در پایان داستان زندانی شدن بوسهل برش دیگری به ساختار تاریخش می‌دهد و این برش ساختاری را با سه گانه دیگری از شاهی کوردل، خبرچینانی کینه‌توز و وزیر خردمند که قصه مکرر تاریخ است - پر می‌کند و کیفر شاهی چون مسعود را به گناه بردار کشیدن وزیر دانا و خردمندی چون حسنگ در سرانجامی که برای کسری انوشیروان مقرر می‌دارد هشدار می‌دهد. بزرگمهر حکیم که بیهقی داستان بردار شدن او را «آنچنان که در جایی خوانده است» در این برش از تاریخش روایت می‌کند «از دین گبرکان دست برداشت که دین با خلل بوده است و دین عیسی... گرفت. این خبر به کسری انوشیروان بردند. کسری به عامل خود نامه نوشت که در ساعت چون این نامه بخوانی بزرگمهر را با بند گران و غل به درگاه فرست» (همان: ۴۲۵). زبان بیهقی در بازگویی روزگار و فرجام این «بازداشته» همچنان که در داستان حسنگ - که او را نیز سرانجام چون بزرگمهر به بهانه مذهب بردار می‌کشند - به اوج می‌رسد: ... خبر در پارس افتاد که بازداشته را فردا بخواهند برد... حکما و علما نزدیک وی می‌آمدند و می‌گفتند که... ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی، آب خوش ما بودی که سیراب از تو شدیم و مرغزار پرمیوه ما بودی که گونه‌گونه از تو یافتیم... ما را یادگاری ده از علم خویش (همان: ۴۲۵).

یادگار بزرگمهر همه پندهای حکیمانه است و چهره او در روایت بیهقی از خرد و دانایی چون آفتاب می‌درخشد. هشدار برآمده از ذهنیت دین‌پایه بیهقی سرانجام «خفتگان و به دنیا فریفته شدگان را» - یا همه آنچه را که گفتن آشکارش در زمانه او ممکن نیست - یک‌بار دیگر با بهشتی کردن بزرگمهر و به دوزخ فرستادن کسری به

گوش خداوندان زمانه فرو می خواند «و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ»^{۲۰} (همان: ۴۲۸). والدمن بر پایه ویزگی های این روایت ها و جایگاه آن ها در ساختار کلی تاریخ بیهقی - که چون آینه هایی تصویری را مکرر می کنند و زیر و بم ها و سایه روشن هایشان را به تماشا می گذارند - به این نتیجه می رسد که داستان حسنک، به گونه ای که بیهقی آن را می نویسد، نه یک رویداد تاریخی یگانه، بلکه قصه مکرر زندگی و سرانجام دولتمرد آزاده ای است که به جرم گناهی ناکرده بر دار می شود و در قالب کهن الگوی تاریخی ایرانی - اسلامی از اسطوره وزیر نیرنگ پذیر یا قهرمان بی گناهی که به نیرنگ و تزویر جان خود را از دست می دهد به آسانی جا می افتد (Waldman, 1980: 103-105). جان پری نیز در نقدی که بر کتاب والدمن می نویسد به این نکته اشاره می کند که بیهقی زندگی و سرنوشت شخصیت های تاریخی کتاب خود را، نه الزاماً آن چنان که بوده، بل آن چنان که مقتضای این انگاره های تاریخی است ساخته و پرداخته است. جان پری بزرگمهر را تبلوری می داند از ارزش های آرزویی بیهقی که وزیران و مشاوران باید به آن آراسته باشند، و با تکیه بر این نکته که در این روایت افزوده انوشیروان نه به دادگری و دانایی، بل به کوتاه بینی، خودرأیی و کینه جویی یاد می شود، اشاره می کند که چهره انوشیروان در روایت شاعرانه - اسطوره ای بیهقی از روزگار او با کهن انگاره ای دیگر و احتمالاً پر معناتر از شاه در فرهنگ ایران هم خوان است. از شاهان درخور این انگاره می توان به کی کاووس در شاهنامه، هارون الرشید به سبب بدرفتاریش با برمکیان، و محمود و مسعود غزنوی در روزگار بیهقی اشاره کرد.

در پیوند با همین انگاره کهن است که به گفته جان پری، الگوی پهلوان آزاده جان بر کف و ناگزیر نیرنگ پذیری چون رستم و الگوی وزیر خردمند خدمتگزار و باز هم نیرنگ پذیری چون بزرگمهر، جعفر برمکی و هم طرازان آن ها در میان امامان شیعه به شکل و معنا می رسد (Perry, 1985: 77-80).

بیهقی میان هارون الرشید، خلیفهٔ عباسی، پسرانش امین و مأمون و وزیرانش یحیی و جعفر برمکی، از یک سو، و روزگار و رویدادهای دربار غزنوی، از سوی دیگر، شباهت‌هایی بسیار می‌بیند و از راه روایت‌هایی که از دوران آن‌ها برمی‌گیرد و به برگ‌های تاریخش می‌سپارد، بسیاری از ناگفتنی‌های زمانه‌اش را در برابر چشم خوانندگانش به نمایش می‌گذارد. گذشته از فرجام همسان حسنک و جعفر به نمونه‌های دیگری از این برابرنهادها در تاریخ بیهقی برمی‌خوریم. بیهقی آن‌جا که سخن از تصمیم محمود برای تغییر جانشین در میان است، رشتهٔ روایت را می‌برد و داستان درازدامن دیگری از روزگار هارون الرشید و تصمیم او به تعیین جانشین به دست می‌دهد. بنیان این روایت افزوده بر انگارهٔ تاریخی دیگری استوار است؛ انگارهٔ پدری توانا، ایستاده در میانهٔ دو فرزند، ناتوان از گزیدن یکی بر دیگری؛ انگاره‌ای که در سراسر تاریخ بن‌بست آفریده و بار عاطفی آن فرجام شومش را ناگزیر کرده است. میان امین و مأمون «دوسال و نیم جنگ بود تا محمد زبیده به دست طاهر [ذوالیمینین] افتاد. بکشتندش و سرش به مرو فرستادند نزدیک مأمون» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۳۲). مسعود غزنوی هم اگرچه در پی جنگ با برادر و «موقوف کردن او در قلعهٔ کوهتیز» به امارت می‌رسد، هرگز گناه آنان را «که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود» (همان: ۲۲۲) باقی ماندند بر آنان نمی‌بخشاید. کین توزی پدریان و پسران برگ‌های تاریخ را می‌آلاید و سر حسنک، همچنان که سر جعفر، بر باد می‌رود. یا می‌توان به روایت دیگری اشاره کرد که بیهقی از امارت علی بن عیسی بن ماهان بر خراسان در زمان خلافت هارون الرشید برمی‌گیرد و به روایت خود از امارت ابوالفضل سوری بر خراسان در زمان مسعود غزنوی می‌افزاید. میان سوری و ماهان به روایت بیهقی از خلق و خوی آن‌ها همانندی بسیار است. سوری و ماهان هر دو «خون اعیان و رؤسا و ضعفا» را در شیشه می‌کنند و مالشان را تا دینار آخر به زور می‌ستانند. در هر دو روایت نمایش پرشکوهی از کیسه‌های زر و سیم بارشده بر دست غلامان و کنیزان و پشت پیلان و

شتران و اسبان برپاست که ماهان و سوری به بارگاه هارون و مسعود روانه کرده‌اند. یحیی برمکی وزیر هارون الرشید - که پسرش فضل روزگاری امارت خراسان داشت - و بومنصور، مستوفی مسعود غزنوی، یکی در کنار هارون الرشید و دیگری در کنار مسعود غزنوی ایستاده‌اند و تماشاگر این دو نمایش همسان، اما ناهم‌زمان‌اند. یحیی برمکی که در انگاره بیهقی از وزیر خردمند آرمانی به تمام و کمال می‌گنجد، در پاسخ هارون الرشید که «این چیزها کجا بود در روزگار پسر تفضل؟» زبان بر هارون برمی‌گشاید: «زندگی امیر دراز باد، این چیزها در زمان امارت پسرم در خانه خداندان این چیزها بود به شهرهای خراسان و عراق» (همان: ۵۳۸). اما بومنصور مستوفی که میان او و انگاره آرمانی بیهقی از خردمندی و فرزنگی فرسنگ‌ها فاصله است، به گفته خودش زهره آن ندارد تا آنچه را که در دلش می‌گذرد بر زبان بیاورد و به مسعود بگوید: «از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسیده باشد» و در پاسخ مسعود تنها همین را می‌گوید که «همچنان است». میان آنچه بر دل منصور می‌گذرد و آنچه از دهان او بیرون می‌ریزد فاصله‌ای است که در آن واژه‌ها خود را گم می‌کنند و معنای خود را از دست می‌دهند. پاسخ بومنصور به مسعود به جای آنکه کلام او باشد پژواکی است از هراس مسعود (همان: ۵۳۱-۵۳۰) بر زبان منصور - همچنان که بر جان و زبان بیهقی و هم‌روزگاراناش - پرده‌هایی از ترس و بیم فرو افتاده است. در دنباله این دو روایت که بیهقی در هر دو با زبانی تلخ و زنگار گرفته از اندوه ازدست‌شدن سرزمین‌های پهناور و جان‌های بیرون از شمار می‌گوید، به رشته به هم پیوسته‌ای از روایت‌هایی برمی‌خوریم که در همه آن‌ها گوش خداندان قدرت بر زمزمه‌های خبرچینان و کین‌توزان و زیاده‌خواهان برگشوده است و بر پند وزیران و مشاوران خردمند فرو بسته. هارون الرشید تنها اندکی پیش از مرگ به یاد سخنان یحیی می‌افتد: «دریغ از آل برمک» (همان: ۵۴۳). و مسعود سال‌ها پس از مرگ حسنک تلبیس‌ها و خیانت‌های بوسهل زوزنی را در نامه‌ای به خوارزمشاه آلتون‌تاش به یاد می‌آورد که:

«همه اعیان درگاه ما به سبب وی دلریش و درشت گشتند... و دل از کارهای ما برداشتند و خلل آن به ملک پیوست... زبان در خداوندان شمشیر دراز می کرد و در باب ایشان تلبیس ها ظاهر می ساخت» (همان: ۴۲۲-۴۲۱). یا تنها پس از آنکه «وهن بر وهن» فرو می افتد و ری و آمل و دیگر شهرها و «لشکری بدین بزرگی و ساختگی... بدین رایگانی» همه از دست می رود، به خود می آید که: «این چه بود که کردیم. لعنت خدای بر این عراقیک باد» (همان: ۶۰۸). انگاره آرمانی شاه و وزیر از بُن مایه‌هایی است که در سراسر تاریخ بیهقی به گونه‌های مختلف تکرار می شود. شاه در مقام حکمران مطلق که «اصل ستون خیمه ملک است... و هر گاه که او سست شد و بیفتاد نه خیمه ماند و نه ملک» (همان: ۴۸۴) و وزیر کافی و دوردیده و مشاور دریافته و خردمند که «پادشاهان از همگان به [آن‌ها] حاجت‌مندترند» (همان: ۱۲۵). اما میان گوش مسعود و پند خردمندان، همچنان که در جای‌جای روایت بیهقی از روزگار مسعود می‌بینیم، الفتی نیست. به گفته جلال متینی «به‌ندرت در تاریخ بیهقی به مواردی برمی‌خوریم که مسعود سخن مشاوران و ناصحان را پذیرفته و بدان کار کرده باشد» (متینی، ۱۳۷۴: ۵۷۱).

از نکته‌های بنیانی دیگری که می‌توان از چشم‌انداز فرضیه‌گنش‌گفتاری به آن اشاره کرد، همچنان که نمونه‌های بالا به روشنی نشان می‌دهد، نظام یک بام و دو هوای کیفی و پاداش در تاریخ بیهقی است. این نظام یک بام و دو هوا که بنیان داوری بیهقی را درباب رویدادهای زمانه‌اش آشکار می‌کند، به بسیاری از جمله‌هایی که در توجیه یا توضیح اعمال و تصمیمات مسعود می‌نویسد معنای تازه‌ای می‌دهد. به سخن دیگر، گناه دیروزیان به چوبی رانده می‌شود و گناه امروزیان به چوبی دیگر، و معیار بیهقی در داوری رفتار و کردار دیروزانی که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند و بیهقی داستان آن‌ها را به روایت خود از زندگی هم‌روزگاران می‌افزاید با معیاری که در داوری رفتار امروزیان به کار می‌گیرد یکی نیست. دیروزیان یا چون بزرگمهر از بهشتیان‌اند، یا چون آنوشیروان از دوزخیان، یا چون عبدالله زبیر از پی حسین علی می‌روند یا چون

حجاج یوسف از فاسقان‌اند. در حالی که سیمای بسیاری از امروزیان در پرده‌ای از داوری‌های چه بسا ناسازگار و ناهم‌خوان پوشیده است. آن‌گاه که «چاکران و بندگان با خداوندان» رودرروی‌اند با طیف گسترده‌ای از داوری‌ها سروکار پیدا می‌کنیم. گناه نابخردی‌ها و سیاه‌کاری‌های بسیاری از آن‌ها - به‌ویژه مسعود - یا به پای ندیمان و مشاوران نوشته می‌شود که: «از خداوند هیچ عیب نیست، عیب از بدآموزان است» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۰۷) یا به حساب سرنوشت و تقدیر که «چگونه دفع توانستی کرد قضای آمده را... هرچند در او استبدادی قوی بود و خطاها رفتی در تدبیرها و لکن آن همه از ایزد عزّ ذکره باید دانست» (همان: ۶۳۶). عباس میلانی با توجه به این نکته که خود بیهقی نیز بارها «هشدارمان می‌دهد که «حقیقتش» را چندان مطلق نپنداریم و محدودیت‌های سیاسی او و زمانش را در نظر بگیریم» (میلانی، ۱۹۹۸: ۳۷) و با ذکر نمونه‌هایی از زیرک‌زبانی‌های بیهقی و گوناگونی سایه‌روشن‌های «حقیقت» از نگاه بیهقی، چنین می‌نویسد:

به‌جای آنکه در متنی مثل تاریخ بیهقی نگرش تمام‌گرا، یک‌دست و یک‌پارچه سراغ کنیم باید، به‌گمانم، در جستجوی گسست‌های آن برآیم. بینیم کجا و چرا آن ظاهر و زبان یک‌دست و آن روایت «حقیقت» به واقعیت‌هایی متکثر و گاه متضاد راه می‌سپارد... زبان بیهقی پُر از ابهام و پرده‌پوشی و دوگانه‌گویی است و همین زبان بر روایتش از حقیقت هم سایه انداخته است (همان: ۳۷).

از نمونه‌های این تصویرهای پُر از سایه‌روشن می‌توان به تصویرهای لایه‌لایه و درهم‌پیچیده‌ای اشاره کرد که بیهقی از سلطان مسعود و بوسهل زوزنی به دست می‌دهد که هردو - هریک به میزانی - با مفهوم بیهقی از شاه دادگر و مشاور خردمند ناهم‌خوان‌اند، و هردو، هریک به موجبی، بار گناه مرگ حسنک را به دوش می‌کشند^{۲۱} (متینی، ۱۳۷۴: ۶۰۷-۵۳۰). جولی میثمی نیز در بسیاری از زمینه‌ها با والدمن در بهره‌گیری از فرضیه گُنشِ گفتاری در برگشودن معناهای نهفته در بافت روایی و

ساختار داستانی تاریخ بیهقی همراه است و به ارزش و اهمیت روایت‌های افزوده و خطبه‌ها در تاریخ بیهقی و همچنین همسازی و ناهمسازی الگوها و انگاره‌های تکرار شونده تاریخی با شاهان و وزیران غزنوی اشاره می‌کند. میثمی از پاره‌ای از کزخوانی‌های والدمن از تاریخ بیهقی نیز غافل نمی‌ماند و از جمله به برداشت او از خطبه بیهقی در سرآغاز پادشاهی مسعود که «باید دانست که نفس گوینده پادشاه است... خشم لشکر این پادشاه... و آرزو رعیت این پادشاه» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۱۹-۱۲۰) اشاره می‌کند و چنین یادآور می‌شود که والدمن - احتمالاً به پیروی از باسورث - گمان برده که بیهقی این استعاره را برای نشان دادن سلسله‌مراتب فرمانروایی پادشاهی به کار گرفته است. در حالی که بیهقی، همچنان که پیداست و حکمت عملی روزگار او هم گواه آن است، به نظامی استوار بر فرادستی و فرودستی این سه قوه در بدن اشاره می‌کند. به سخن دیگر، بیهقی فرمان‌پذیری قوه آرزو و قوه خشم را از قوه خرد معیار و سنجه سلامت روان می‌داند و همگان را «خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه» خردپذیر می‌خواهد و به فرمان‌پذیری از قوه خرد اندرز می‌دهد (Meisami, 1989: 69).

نتیجه‌گیری

از چشم‌انداز فرضیه کنش‌گفتاری، تاریخ بیهقی متنی کنشگر-نمایشگر است که در آن تاریخ تنها روایت نمی‌شود بلکه به نمایش نیز درمی‌آید و «بازی» هم می‌شود. در ساختار روایی بازیگر و بازی‌دهنده این متن رویدادها نه الزاماً هم‌خوان با «واقعۀ تاریخی» و نه حتی به پیروی از یک نظم زمانی، بلکه بیشتر برای نشان دادن فاصله میان آنچه هست با آنچه می‌تواند باشد و برای فروخواندن پند روزگاران دور به گوش فرمانروایان زمانه به هم پیوند خورده‌اند. در این بازی روایی جمله و واژه‌ها، در کش و قوس نقش‌های گوناگونی که به‌عهده می‌گیرند، دست یکدیگر را رو می‌کنند، پرده‌های فرو افتاده بر لایه‌های معنایی خود را کنار می‌زنند و جدایی‌ناپذیری

ساختارهای زبانی و فرهنگی را از ساختارهای قدرت سیاسی و مذهبی هر دوران آشکار می‌کنند. بیهقی با برگرفتن رویدادها از روزگاران گذشته و سرزمین‌های دیگر غبار سالیان را از چهره این رویدادها رفته می‌زداید، مرزهای تاریخش را از تنگناهای یک دوران خاص فراتر می‌برد، میان دوره‌ها و رویدادهای تاریخی پل می‌زند، همه آنچه را چون جریان‌های زیرزمینی در عمقی‌ترین لایه‌های فرهنگ و روزگارش گذر می‌کند به سطح می‌رساند و از راه به هم پیوستن زنجیره‌ای از رویدادهای به ظاهر از هم گسسته و بی‌پیوند به نمایش می‌گذارد و خوانندگان را به تماشای یک نمایش تاریخی که هم‌زمان در دو ساحت و دو فضا بازی می‌شود فرامی‌خواند. در ساحت نخست دودمان غزنوی میدان‌دار نمایشی است که گوشه و کنار آن از در راه بودن توفانی فرارسنده نشان می‌دهد. نمایش با مرگ سلطان محمود غزنوی و جنگ میان پسرانش - محمد و مسعود - آغاز می‌شود و کینه و کشمکش آشکار و پنهان پدیریان و پسران فضای نمایش را می‌انبارد. نقطه اوج نمایش بر بادرفتن جان حسنک است و پایان آن هرز رفتن پادشاهی و جان مسعود. در فاصله میان آن آغاز و این انجام چه بسیار شهرهای آباد و خرم که در برابر چشمان سوگوار بیهقی - و چشمان ما که همراه با او از صفحات تاریخمان عبور می‌کنیم - ویران می‌شود و چه بسیار آدمیانی که جان و مالشان بر باد می‌رود؛ آدمیانی که چه بسا یکسان نزیسته‌اند، اما به دلیل چون و چراناپذیری ساختارهای قدرت، مرگی یکسان را بدون چون و چرا گردن نهاده‌اند. آدمیانی که در زمانه‌ای زیسته‌اند که در آن «چاکران و بندگان را زبان باید نگاه داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن». در ساحت دوم مرزهای نمایش از دوران پادشاهی غزنویان بسی فراتر می‌رود و به سراسر تاریخ می‌گسترده. در فضای تیره و غم‌آلود این نمایش نیز از کران تا به کران لشکر ظلم فرمان می‌راند و چوبه‌های دار، که همه بار آدمی دارند، در کنار هم ردیف شده است. اما در ساحت گسترده نمایش دوم از سنگینی سایه غزنویان نشانی نیست و فضا بر قلم و واژه گشاده‌تر است. بیهقی با

نگاه متأمل فیلسوفی تاریخ‌نگار و با پختگی و دوردیدگی یک دیوانی روزگار دیده در میانه این دو میدان ایستاده است و آگاه از مرز باریک گفتنی‌ها و ناگفتنی‌ها، آشنا با زیروبم‌ها و گوشه و کنارهای ساختارهای قدرت، «گرد زوایا و خبایا» می‌گردد، آنچه را که می‌خواهد برمی‌گزیند، آنچه را به کار نمی‌آید به دور می‌ریزد، زنگار ترس را از معیارهای کیفر و پاداش به صیقل می‌زداید، بندها را از پای قلم برمی‌دارد، «آنچه را واجب است به‌جا» می‌آورد، «داد تاریخ را به تمامی» می‌دهد، تیغ را بر شاهان و امیران برمی‌گشاید، نابخردان و بیدادگران را «خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه» کیفر می‌دهد و به دوزخ می‌فرستد، مرگ بیهوده و بی‌واژه چه بسیار وزیران و امیران و کارگزاران را به نمایش می‌گذارد، جان سپردن چه بسیار شاهان و خداوندگاران قدرت را، به بدنامی و گم‌نامی، یادآور می‌شود و پندهای ناشنوده روزگاران دور را به زبانی تراش خورده و هم‌نوا با ضرب آهنگ «این جهان گذرنده ... که در آن همه بر کاروان گاه‌اند و پس یک دیگر می‌روند و هیچ کس را در آن مقام نخواهد بود»، به گوش «خفتگان و به دنیا فریفته شدگان» فرو می‌خواند:

فصل خوانم از این دنیای فرینده، به یک دست شکر پاشنده و دیگر دست زهر کشنده. گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده، تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن به نعمت دنیا محال است.

پی‌نوشت

۱. ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (۱۳۷۵) تاریخ بیهقی. تصحیح علی‌اکبر فیاض. چاپ سوم. مشهد. دانشگاه فردوسی.

2. Waldman, Marilyn Robinson (1980) *Toward a Theory of Historical narrative: A case study in perso-Islamicate Historiography*, Columbus, ohio state University press,.

3. Speech Act Theory

4. Journal of Middle. Eastern Studies, Vol 44, No. 3, July 1985.

5. Richard Bulliet

6. International Journal of Middle – Eastern studies, Vo 14, No.1, 1982.

7. Muslim World Book Review, Vol, H, summer 1984.
 8. John R. Austin (1962) *How to Do Things with words*: oxford University press, oxford.
 9. Searle, John R (1979) "The Logical Status of Logical Discourse" Expression and Meanin, chapter 3.
 10. H.P., Grice (1975) 'Logic and Conversation', Speech Acts, Ed. Peter cole and J.J. Morgan, Vol 3 of syntax and Semantics. New York: Academic press, pp. 41-59.
 11. Mary Louise Prat
 12. Pratt, Mary Louise (1977) *Toward a speech act Theory of Literary Discourse*, Bloomington, Indiana.
 13. Display Texts

۱۴. بسیاری از ناقدانی که بر این فرضیه خرده می‌گیرند برآن‌اند که کاربرد روشمند این فرضیه در تحلیل پیش‌فرض‌ها و معناهای نهفته متن دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که خوانندگان تیزهوش، همیشه، اگرچه ناروشمند انجام داده‌اند. به سخن دیگر، تنش میان ارزش‌های نهفته و آشکار متن یا تضاد میان آنچه متن به‌طور مستقیم می‌گوید و آنچه می‌توان از ساختار متن، آرایش رویدادها و صحنه‌ها و زبان کتاب و لایه‌های معنایی گوناگون هر جمله در پیوند با جمله‌های پیش و پس از آن برکشید از چشم خوانندگان باریک‌بین و ژرف‌نگر، اگرچه ناآشنا با مکتب‌های نوین نقد، پنهان نمی‌ماند.

۱۵. برای آشنایی با منابع اشعار تاریخ بیهقی نگاه کنید به: سجادی، ضیاء‌الدین، «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی»، و همچنین حبیب‌اللهی، ابوالقاسم، «مآخذ اشعار عربی تاریخ بیهقی و گویندگان آن‌ها»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، ص ۳۳۲ - ۲۷۳ - ۷۷۷ - ۷۴۴.

16.E.A.Polikova

17. Waldman, Marilyn Robinson; *Toward a Theory of Historical narrative*, p 81 - 82.

بیهقی بارها مسعود را به خاطر نشنودن پند پیران سرزنش می‌کند و نظر بزرگان را درباره او چنین یادآور می‌شود که: «این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته». در حالی که در بخشی از خطبه آغاز جلد ششم درباره چاره‌اندیشی نصر احمد سامانی برای خشم‌های بی‌مهارش چنین می‌نویسد که «فرمان‌های عظیم می‌داد از سر خشم، تا مردم از وی بریدند... یک روز خلوتی کرد با بلعمی... و بوطیب مصعبی... که هر دو یگانه روزگار بودند... و حال خویش به تمامی با ایشان براند که اینکه از من می‌رود خطایی بزرگ است... چون آتش خشم بنشست پشیمان می‌شوم... [اما] چه سود دارد که گردن‌ها زده باشند و خانمان‌ها بکنده... تدبیر این کار چیست؟... ایشان گفتند... صواب آن است که خداوند ندیمان خردمندتر ایستاند پیش خویش... نصر احمد را این بشارت سخت خوش آمد... و گفت من چیزی دیگر بدان پیوندم که هرچه من در خشم فرمان دهم تا سه روز امضاء نکنند تا در این مدت آتش خشم من سرد شده باشد... سالی بدین برآمد. نصر... دیگر شده بود به حلم. چنان که بدو مثل زدند و اخلاق ناستوده از او به یک بار دور شده بود» ص ۱۲۸.

۱۸. سلیم، غلامرضا، «توجیه تمثیل‌های بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، صص ۳۵۳-۳۲۳.
- غلامرضا سلیم ضمن به دست دادن فهرستی از تمثیل‌هایی که بیهقی در ارتباط با وقایع تاریخی به دست می‌دهد، درباره اهمیت و معنای این تمثیل‌ها چنین می‌نویسد: «... یکی از مهارت‌هایی که از کتاب بیهقی مستفاد می‌شود تمثیل‌های مشهور تاریخ وی است. این تمثیل‌ها به‌طور کلی مخصوص و مختص به این مورخ بزرگ... و بین مورخان قدیم... منحصر به فرد بوده، در حقیقت مقایسه همه‌جانبه‌ای است بین رویدادهای تاریخی که موضوع کتاب وی است و حادثه‌ای که در گذشته اتفاق افتاده».
۱۹. *تاریخ بیهقی*، ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی. صص ۲۲۱-۲۱۳.
- شاید ذکر این نکته بی‌مناسبت نباشد که اشاره بیهقی در پایان داستان حصیری که «من حکایتی خوانده‌ام در اخبار خلفا که به روزگار معتمصم بوده است و لختی بدین [داستان افشین و معتمصم] ماند که بیاوردم اما هول‌تر از این رفته است»، چیزی از اهمیت ساختاری آن در پیوند با داستان حسنگ نمی‌کاهد. *تاریخ بیهقی*، ص ۲۲۱.
۲۰. همان، دنباله کار بزرجمهر، ص ۴۲۸.
- غلامرضا سلیم درباره نیت احتمالی بیهقی از نقل روایت افزوده در بخش مربوط به سرگذشت بوسهل زوزنی، یعنی نکوهیدن مسعود به گناه بر دار کردن حسنگ، چیزی نمی‌نویسد و اشاره می‌کند که «شاید بتوان گفت که این مقایسه و تمثیل صحیح نیست ولی دال بر آن است که هر دو پادشاه به استبداد می‌زیسته‌اند... و بوسهل ... و بزرجمهر هر دو مقهور اراده پادشاه خود کامه‌ای بوده‌اند». *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، ص ۳۴۵.
۲۱. رضایی، جمال، «بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، صص ۲۳۳-۲۲۰.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) «جهان‌بینی بیهقی». *جام جهان‌بین*. چاپ پنجم. تهران: جامی.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۵) *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض. چاپ سوم. مشهد.
- حبیب‌اللهی، ضیاءالدین (۱۳۷۴) «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی». *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایی، جمال (۱۳۷۴) «بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی». *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.

- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۷۴) «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۶۳) «از همین جا بخوانید». در آستین مرقع. تهران: نوین.
- سلیم، غلامرضا (۱۳۷۴) «توجیه تمثیل های بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.
- شفیعی، محمد (۱۳۷۴) «تراژدی های تاریخ بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.
- متینی، جلال (۱۳۷۴) «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. چاپ دوم. دانشگاه فردوسی مشهد.
- میلانی، عباس (۱۹۹۸) «تاریخ در تاریخ بیهقی». تجدد و تجددستیزی در ایران. کلن: گردون.
- H.P., Grice (1975) "*Logic and Conversation*", Speech Acts, Ed. Peter Cole and J.J. Morgan, Vol 3 of syntax and semantics. New York: Academic press.
- John R. Austin (1962) "*How to Do Things with words*": oxford University press, oxford.
- Meisami, Julie Scott (1989) "*Dynastic History and Ideals of Kingship in Bayhaqi's Tarikh-i-Mas'udi*," Edebiat.
- Perry, John (1989) "*Journal of Near Eastern Studies*", Vol. 44, No. 3, July.
- Polikova, E.A (1984) "*The Development of a literary canon in Medieval persion chronicles: The Triumph of Etiquette*", Iranian Studies, vol. XVII, spring – summer, No. 2-3.
- Pratt, Mary Louise (1977) "*Toward a speech act Theory of Literary Discourse*", Bloomington, Indiana.
- Searle, John R (1979) "*The logical status of logical Discourse*", Expression and Meaning.
- Yusofi, G.H (1995) "*Bayhaqi, Abu'l-Fazl, Encyclopaedia Iranica*", Vol. II, P.891.
- Waldman, Marilyn Robinson (1980) "*Toward a Theory of Historical narrative*": A case in perso – Islamicate Historiography, Columbus, Ohio, state University press.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی